



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ فروردین ۱۴۰۳

موضوع کلی: نکاح

مصادف با: ۶ شوال ۱۴۴۵

موضوع جزئی: اولیاء عقد - مسئله ۱ - ولایت اب و جد - دلیل سوم: آیه - دلیل چهارم: سیره عقلا

ادله عدم ولایت جد و بررسی آن - ادله حصر ولایت جد در جد ابی - دلیل اول

جلسه: ۵۹

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ولایت اب و جد بود؛ عرض کردیم در مورد ولایت اب و جد، به خصوص ولایت اب تقریباً اتفاق نظر وجود دارد و تنها مخالف در مورد ولایت جد، بنا بر نقل مرحوم علامه و دیگران، ابن ابی عقیل است. ما دو دلیل بر اثبات ولایت اب و جد ذکر کردیم؛ یکی اجماع بود و دیگری روایات.

ادامه ادله ولایت اب و جد

دو دلیل دیگر هم برای این مدعا ذکر شده که البته قابل مناقشه است.

دلیل سوم: آیه ۲۳۷ سوره بقره

دلیل سوم، آیه ۲۳۷ سوره بقره است: «إِلَّا أَنْ يَعْفُونََ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ». اینجا در مورد کسانی که عقدۀ النکاح در دست آنهاست و تفسیر این آیه، اختلاف واقع شده است. روایاتی هم در ذیل این آیه در برخی جوامع روایی نقل شده که بعداً خواهیم خواند. براساس برخی از این روایات، من بیده عقدۀ النکاح بر برخی از افراد و اشخاص منطبق شده لکن قدر متیقن از من بیده عقدۀ النکاح اب است که امر نکاح به دست اوست. پس صرف نظر از قلمرو من بیده عقدۀ النکاح، قدر متیقن برای این عنوان وجود دارد و آن هم اب است؛ حالا اینکه برادر و مادر هم در دایره این عنوان می‌گنجد یا نه، بحث دیگری است؛ ولی قدر متیقن پدر است.

بررسی دلیل سوم

لعل بگوییم با این بیان این آیه هم دلالت بر ثبوت ولایت برای پدر دارد. چون قدر متیقن از آن پدر است. اما در اینکه بخواهیم جد را مشمول این عنوان قرار بدهیم، جای خدشه دارد. جد نمی‌تواند به عنوان قدر متیقن من بیده عقدۀ النکاح قلمداد شود. لذا بعید نیست بگوییم این آیه دلالت بر ثبوت ولایت برای پدر دارد اما شامل جد نمی‌شود.

مطلب دیگر اینکه آیا از من بیده عقدۀ النکاح ولایت استفاده می‌شود یا نه؛ این هم جای بحث دارد. ولایتی که ما در این بحث به دنبال اثبات آن برای بعضی از اصناف هستیم معنایش روشن است، یعنی قیمومیت و سرپرستی، عهده‌دار شدن امر به تمام معنا؛ اما اینکه منظور از عقدۀ النکاح همان معنایی باشد که از ولایت مورد نظر است، این جای تأمل دارد؛ چون ولایت به معنای اختیاردار مطلق است. البته چهارچوب دارد، شرط دارد، که حالا در ادامه متعرض برخی از این شروط خواهیم شد؛ اینکه مثلاً با رعایت مصلحت باشد یا ضرر و مفسده‌ای به دنبال نداشته باشد؛ اینها شرط ولایت است که بعداً خواهیم گفت. لکن قیمومیت و سرپرستی این امر به تمام معنا در معنای ولایت نهفته است. اما در مورد من بیده عقدۀ النکاح چندان روشن نیست که بر همان

معنایی که از ولایت مورد نظر است، دلالت داشته باشد.

دلیل چهارم: سیره عقلا

دلیل چهارم، سیره عقلا است؛ اینطور استدلال شده که عقلا به طور کلی برای صغیر و صغیره در امور مربوط به آنها در صورتی که مصلحتی برای آنان باشد، یک ولایتی قائل هستند در همه امور. در بین عقلا شما نگاه کنید؛ همین الان کثیری از کارهایی که مربوط به اطفال است توسط ولی و پدر آنها (حالا یک جاهایی برای مادر هم این ولایت را قائل اند) انجام می‌شود. در مراکز تعلیم و تربیت، مدارس، بانک‌ها، هر جایی که طرف عقد یا معامله صغیر یا صغیره باشد، با ولی و با پدر و مادر او این کار را انجام می‌دهند و نه خودش؛ این یک سیره و روش عقلائی است. نکاح هم یکی از این عقود است؛ البته این شاید در میان متشرعه به خصوص در باب نکاح در گذشته بیشتر رواج داشته است، ولی سیره عقلا در امور مربوط به صغار این است که پدر یا مادر ولایت دارند و من هذه الامور مسأله نکاح است. متشرعه هم به عنوان اینکه من العلاء محسوب می‌شوند، با همین روش و سیره امور را سامان می‌دهند. این سیره نه تنها توسط شارع مورد ردع قرار نگرفته بلکه ما ادله دال بر تأیید و امضای این سیره را هم داریم؛ بنابراین سیره هم می‌تواند به عنوان یک دلیل برای ثبوت ولایت پدر مورد استناد قرار بگیرد.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل هم فی‌الجمله می‌تواند مدعا را ثابت کند؛ اصل سیره درست است. اما اینکه دامنه و دایره ولایت نسبت به صغار چه کسانی هستند، از سیره استفاده نمی‌شود. بله، قدر متیقن از سیره، پدر است؛ اما در بین عقلا گاهی مادر هم به عنوان ولی شناخته می‌شود، یا حتی در بعضی جاها ممکن است برادر و عمو و کسانی که در این رده هستند به عنوان ولی محسوب شوند در حالی که در شریعت نه مادر و نه برادر و عمو و نه دایی، اینها هیچ کدام ولایت ندارند؛ حتی در مورد جد هم نمی‌توانیم قاطعانه بگوییم سیره عقلا بر این است که جد ولایت داشته باشد؛ با وجود مادر در بسیاری از اقوام اساساً ممکن است نوبت به جد نرسد. به هر حال سیره فی‌الجمله می‌تواند مستند ثبوت ولایت برای پدر به خصوص باشد، اما راجع به اثبات آن برای جد و نفی آن از دیگران، دلیلی ندارد.

نتیجه کلی این چهار دلیل، ثبوت ولایت برای پدر و جد است.

ادله عدم ولایت جد

عرض کردیم ابن ابی‌عقیل تنها کسی است که عبارت او ظهور در این دارد که ولایت برای جد را انکار کرده است. عبارت او را در جلسه گذشته خواندیم و توجیه برخی از بزرگان از جمله صاحب جواهر را هم نسبت به عبارت ایشان ذکر کردیم. اما مستند و دلیلی که می‌تواند برای انکار ولایت در مورد جد ذکر شود، چیست؟ دو سه روایت در اینجا نقل شده که البته این روایات نه فقط در اینجا، بلکه در بعضی از مطالب و فروع آینده هم مورد استناد قرار می‌گیرد. این روایات ظهور در حصر ولایت برای پدر دارد؛ عمدتاً مضمون این روایات این است که ولایت برای صغیر و صغیره فقط در مورد پدر ثابت می‌شود. اگر این حصر از این روایات استفاده شود و سند این روایات هم تمام شود، می‌توانیم این مطلب را بپذیریم، به شرط اینکه در مقابل روایات گذشته تاب مقاومت داشته باشد. حالا این روایات را ببینیم که آیا سنداً و دلالتاً می‌تواند مدعای ابن ابی‌عقیل را ثابت کند یا نه.

روایت اول

روایتی از محمد بن مسلم نقل شده که صحیحه است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي الصَّبِيِّ يَتَزَوَّجُ الصَّبِيَّةَ يَتَوَارَثَانِ

فَقَالَ إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوْجَاهُمَا فَنَعَمْ»^۱ از امام باقر(ع) پرسیدم در مورد پسر بچه‌ای که با یک دختر بچه ازدواج می‌کند؛ آیا اینها از یکدیگر ارث می‌برند؟ امام(ع) فرمود: اگر پدران این دو، اینها را به یکدیگر تزویج کرده باشند بله. می‌گوید «اذا كان ابواهما»؛ اسم پدر را آورده و هیچ اشاره‌ای به جد ندارد. این ظهور دارد در پدر و اسمی از جد نبرده است.

روایت دوم

نظیر این روایت، روایتی است از محمد بن مسلم که در آن اشاره‌ای به ارث نشده است؛ شاید همین روایت باشد و آن قسمت نقل نشده باشد؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الصَّبِيِّ يَتَزَوَّجُ الصَّبِيَّةَ قَالَ إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوْجَاهُمَا فَنَعَمْ جَائِزٌ»^۲. این هم همان روایت است بدون اشاره به مسأله ارث؛ می‌گوید سؤال کردم در مورد ازدواج دختر بچه و پسر بچه؛ امام(ع) فرمودند اگر پدران اینها آنها را به هم تزویج کرده باشند، جایز است. این هم علی‌الظاهر با توجه به وحدت راوی و وحدت مضمون و محتوای روایت، به نظر می‌رسد یک روایت است و دو روایت نیست؛ تفاوت آنها فقط در ذکر و عدم ذکر مسأله توارث است. این هم ظهور دارد در اینکه پدر ولایت دارد و اسمی از جد نبرده است.

روایت سوم

اما دو روایت دیگر هم نقل شده که آنها نفی می‌کند ولایت را از غیر پدر؛ صحیح‌های از محمد بن مسلم نقل شده: «يَسْتَأْمِرُهَا كُلُّ أَحَدٍ مَا عَدَا الْأَبَ»^۳، دختر بچه، کسی که به سن بلوغ نرسیده، هیچ کسی جز پدر نسبت به او نمی‌تواند تکفل امورش را داشته باشد.

روایت چهارم

از این روشن‌تر، روایت ابی‌مریم است: «عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْجَارِيَةُ الْبِكْرُ الَّتِي لَهَا أَبٌ لَا تَتَزَوَّجُ إِلَّا بِإِذْنِ أَبِيهَا»^۴ دختر باکره که پدر دارد (این مربوط به خصوص صغیر هم نیست) تنها با اذن پدر می‌تواند ازدواج کند. این ولایت در امر نکاح است؛ اگر اذن او نباشد، ولو دیگری اذن بدهد فایده‌ای ندارد. این هم به یک معنا ظهور دارد در نفی ولایت جد.

بررسی ادله عدم ولایت جد

این روایات مستند قول ابن ابی‌عقیل است؛ لکن در همه این روایات و این مستند می‌توانیم خدشه کنیم. چون: اولاً؛ کلمه أب اعم از أب بی‌واسطه و أب با واسطه است؛ به عبارت دیگر کلمه أب شامل جد هم می‌شود. پس نفی ولایت در مورد جد از این روایات استفاده نمی‌شود، مخصوصاً اینکه کلمه أب ولو مفرداً در برخی از آیات قرآن در جد هم استعمال شده است؛ لذا اینکه می‌گوید غیر از أب حق ندارد و تنها به اذن أب می‌تواند نکاح کند، این می‌تواند شامل جد هم باشد؛ چون أب، جد را هم دربرمی‌گیرد.

ثانیاً؛ سلمنا که این روایات فقط أب را ذکر کرده و شامل جد نشود، در مقابل، روایات صحیح‌السند واضح‌الدلالة وجود دارد بر اینکه جد هم ولایت دارد، بلکه ملاحظه فرمودید عند التعارض ولایت جد مقدم بر ولایت پدر است. ما با این دو دسته از روایات مواجه هستیم؛ باید بین اینها جمع کنیم؛ جمع بین این دو دسته روایات به این است که بگوییم منظور از أب در این روایات اخیر،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۹۲، باب ۱۲ از ابواب عقد نکاح، ح ۱.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۸۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۳، باب ۴ از ابواب عقد نکاح، ح ۳.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۰، باب ۳ از ابواب عقد نکاح، ح ۷.

جد هم هست. به عبارت دیگر این یک راه جمع بین این دو دسته روایات است؛ اگر هم اصرار داشته باشیم بر اینکه آب شامل جد نمی‌شود و اگر استعمال در جد هم شود، استعمال مجازی است، باز هم مشکلی برای ثبوت ولایت جد نیست؛ چون دسته اول روایات صریح است و دسته دوم ظاهر، و صریح بر ظاهر مقدم است. این هم مسأله‌ای است که ما وادار می‌کند به اینکه بگوییم منظور از آب در دسته دوم روایات، اعم از با واسطه و بی‌واسطه است.

فتحصّل مما ذکرنا کله که ولایت برای جد و برای آب ثابت است.

حصر ولایت جد در جد پدری

مطلبی که در ادامه بیان شده و امام این را متعرض شده‌اند، این است که این ولایت برای پدر و جد ثابت است اما منظور جد من طرف الاب است. این فقط برای جد اَبی ثابت است؛ جد اُمی این ولایت را ندارد. می‌خواهیم جد را تفسیر کنیم؛ تا اینجا معلوم شد ولایت برای پدر و جد، یعنی پدر پدر ثابت است؛ اما آیا جد من طرف اُم ولایت دارد یا نه؟ به عبارت دیگر انحصار ولایت در جد پدری از کجا استفاده می‌شود؟ این تصریح امام در متن تحریر است؛ مرحوم سید هم در عروه همین را فرموده است: «فصل فی اولیاء العقد و هم الاب و الجد من طرف الاب بمعنی أب الأب فصاعداً فلا یندرج فیہ أب أم الأب»، پدرِ مادرِ پدر در دایره جد قرار نمی‌گیرد؛ پدرِ پدر واقع می‌شود، مادرِ پدر واقع نمی‌شود؛ اما ممکن است کسی بگوید پدرِ مادرِ پدر به یک معنا جد اَبی محسوب می‌شود؛ اینجا می‌فرماید خیر، ولایت ندارد. چرا ولایت ندارد؟

ادله حصر

اینجا چند دلیل برای حصر جد در جد پدری می‌توانیم ذکر کنیم؛ این در ادامه همان مطلب اول است؛ ما هنوز وارد بحث از نفی ولایت برای اُم نشده‌ایم، نفی ولایت عمو و برادر، اینها بحث‌هایی است که بعداً بیان خواهد شد. چند دلیل در اینجا می‌توانیم ذکر کنیم.

دلیل اول: اصل

دلیل اول اصل است؛ منظور از اصل چیست؟ عدم ولایة احد علی غیره. ما یک اصل عدم ولایت داریم؛ در مواردی که دلیلی وارد شود و ولایتی را برای کسی ثابت کند خلافاً لهذا الاصل، ما تابع دلیل هستیم؛ اما اگر دلیلی وجود نداشته باشد و یا شک کنیم در وجود دلیل و خروج آن مورد از این اصل، اصل اقتضا می‌کند عدم ولایت را؛ این تعبیر صاحب جواهر است: «فلا یندرج فیہ أب أم الأب للاصل»، این یک تقریر از اصل است؛ اصالة عدم ثبوت ولایة لاحد علی غیره الا ما خرج بالدلیل. بالاخره اگر بخواهد پدرِ مادرِ پدر فرضاً عقد کند نوه خودش را یا نتیجه خودش را برای دیگری، این احتیاج به دلیل دارد و ما چنین دلیلی نداریم. آن ادله‌ای که دلالت کرده بر ثبوت ولایت برای جد، این ادله فقط جد اَبی را می‌گوید، پدرِ پدرِ را، پدرِ پدرِ پدرِ را، اما پدرِ مادرِ پدر و هر جایی که یکی از وسائط زن باشد، شامل نمی‌شود.

سه دلیل دیگر باقی مانده برای اثبات انحصار ولایت در جد اَبی که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

هر کسی که اندکی غیرت داشته باشد، با هر عقیده و مبنایی به این اقدام بنگرد، باید از عملیات وعده صادق قدردانی و آن را تحسین کند.

پیرامون قضایای اخیر و پاسخ قاطع و غرورآفرین ایران به رژیم غاصب قدس، لازم است از باب شکر و قدردانی از نعمت الهی قدرت بازدارندگی نظام جمهوری اسلامی ایران مطالبی را عرض کنیم. چون حدیث نعمت و قدرشناسی از نعمت باعث نزول برکات الهی و موجب شکر الهی نسبت به بندگان و باعث ازدیاد نعمت می‌شود؛ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»، به علاوه شکر بنده هم به دنبالش شکر خداوند را در پی دارد، به هر حال بعد از ماه‌ها تعرض و جنایت و ظلم به مردم مسلمان فلسطین و غزه، و

همچنین تعرض به جمهوری اسلامی ایران به طرق مختلف، دیروز پاسخ محکم و قاطعی از ناحیه ایران به رژیم غاصب قدس داده شد. از هر منظری که به این عملیات نگاه کنیم، قابل تقدیر و تحسین است؛ هر کسی که اندکی غیرت داشته باشد، با هر عقیده و با هر مبنایی به این ماجرا نگاه کند، باید از این عمل قدردانی و آن را تحسین کند. اینکه من عرض می‌کنم از هر منظر، واقعاً اینطور است.

شما نگاه کنید، اسرائیل ماه‌ها و بلکه سال‌ها در کشور ما اقدامات خرابکارانه داشته است؛ ترور و انفجار و عملیات ایذایی که منجر به شهادت برخی هموطنان و نیروهای زنده و نخبه ما شده است. در ماه‌های اخیر هم چندین نفر از نیروهای مؤثر و مستشاران ما را در سوریه به شهادت رساندند؛ آخرین اقدام ظالمانه و تجاوزگرانه آنها، حمله به کنسولگری ایران در دمشق بود که طی آن عده‌ای به شهادت رسیدند. پاسخ به چنین تجاوزاتی قطعاً لازم بود؛ هم شریعت ما را مکلف کرده به پاسخ به دشمنان که این در واقع نوعی دفاع است؛ اگر پاسخ این اقدامات داده نشود، جسارت و جرأت و طمع دشمن برای تعرض و اقدامات بعدی بیشتر می‌شود. به علاوه ظلمی که اسرائیل طی بیش از هفتاد سال به مردم مسلمان فلسطین کرده به خصوص ظلم کم‌نظیری که در ماه‌های اخیر روا داشته و ده‌ها هزار کشته و مجروح و خسارت‌های فراوانی مادی به عمل آورده است. ما از آن منظر هم بالاخره در برابر ظالم یک وظیفه‌ای داریم.

از نظر موازین بین‌المللی هم که نگاه کنیم، طبق منشور ملل متحد، کشوری که مورد تعدی قرار بگیرد، حق پاسخ و دفاع از خودش را دارد؛ و حمله اسرائیل به کنسولگری ایران هم یک نوعی تعدی به جمهوری اسلامی ایران بود. از نظر عقلایی هم که مسئله را ارزیابی کنیم، روش عقلا در همه عالم در طول تاریخ این است که دشمن سر جایش نشانده شود و باید در برابر تجاوز ایستادگی کرد. همه ادیان چنین حقی را قائل هستند. از موضع سیاسی و بازرندگی و مؤلفه‌های قدرت هم که نگاه کنیم، این کار لازم بود انجام شود، چون واقعاً صرف نظر از اعتقادات و زیربناهای فکری نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، اساساً از منظر سیاسی محض این اقدام به عنوان یک اقدام بازرنده بسیار لازم بود؛ اصلاً بازرندگی خودش یک قدرت است و الحمدلله در ایران قدرت بازرندگی روز به روز تقویت شده است. به هر حال تجهیزاتی که در اختیار ایران هست، این قدرت بازرندگی را برای ایران فراهم کرده است.

نتایجی که این اقدام در پی داشت، واقعاً نتایج مهمی است؛ به اذعان بسیاری از کارشناسان سیاسی - نظامی چه در دنیای عرب و چه خارج از جهان عرب، یک فصل جدیدی در معادلات منطقه ایجاد شد، یک حرکت تازه و فضای جدیدی شکل گرفت؛ این خیلی مهم است. فضای جدید این است که اسرائیل علی‌رغم هیاهوهای فراوان، بسیار شکننده و آسیب‌پذیر است، و مسلمانان و دولت‌های منطقه برای چنین اقدامی در مقابل تجاوزات رژیم غاصب صهیونیستی جرأت پیدا می‌کنند؛ این چیز کمی نیست. اینکه به هر حال آنها را مجبور می‌کند که در این فضا و در این معادله جدید به گونه دیگری عمل کنند. موج غرور و شادی و شعفی که در بین مسلمانان منطقه ایجاد شد، این احساسات و غرور دینی که شکوفا شد، نتیجه مهمی است. همچنین مرهمی بر زخم‌های عمیق مردم غزه بود. در داخل ایران هم احساس غرور در ملت ایران تقویت شد، واقعاً همه اینها باعث افتخار است و ما باید تشکر و قدردانی کنیم از نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی، نیروهای انتظامی که همه اینها در راه حفظ آرمان‌های انقلاب و تمامیت ارضی کشور شهید و مجروح می‌دهند؛ ما از همه اینها باید تشکر کنیم. همچنین از رهبر معظم انقلاب که این اقتدار را عینیت بخشیدند و احساس غرور و افتخار را در ملت‌های مسلمان و در ملت ایران تقویت کردند. خداوند ان‌شاءالله پشت و پناه همه آنها باشد.

«والحمد لله رب العالمين»